



شنبه ۳ مردادماه ۱۳۸۸

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

زندان، اعدام، شکنجه نابود باید گردد



گردهم آیی گسترده بر مزار شاملو

جمعه دو خرداد به فراخوان کانون نویسندگان ایران جمع کثیری از مردم و به خصوص جوانان بر مزار احمد شاملو گردهم آمدند تا یاد این شاعر آشتی ناپذیر با تاریکی و تباهی را گرامی دارند. از آنجا که حکومت از هر نوع گردهم آیی مردم وحشت دارد سبلی از نیروهای خودفروخته خود را به آنجا گسیل کرده بود. اما نتوانست از جاری شدن سرودهای انقلابی و شعرهای شاملو بر لبهای جمعیت همصدا جلوگیری کند..



همبستگی جهانی با مبارزات مردم ایران

امروز شنبه ۲۵ ژوئیه، سوم مرداد، تظاهرات سراسری در بیش از ۵۰ پایتخت و شهرهای بزرگ سراسر دنیا در همبستگی با مبارزات مردم ایران برگزار شد. تظاهرات کنندگان ضمن محکومیت دولت کودتا خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی از جمله روزنامه نگاران، دانشجویان و فعالان جامعه مدنی، آزادی تجمع، آزادی بیان و آزادی مطبوعات، بررسی وضعیت زندانیان و تعداد بسیار زیاد ناپدیدشدگان از سوی مجامع بین المللی بودند.

دهها کشته و زخمی در فرودگاه مشهد آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟



در پی حادثه ناشی از فرود اضطراری هواپیما در فرودگاه بین‌المللی مشهد، دهها تن کشته و مجروح شدند.

حادثه هنگامی روی داد که پرواز شماره ۱۵۲۵ تهران _ مشهد حدود ساعت ۱۸ جمعه بر فراز فرودگاه مشهد مجبور به فرود اضطراری شد. خبرهای دیگر حاکی از آن است که هواپیما از نوع ایلوشین و مجموع مسافران و خدمه آن ۱۶۰ نفر بوده است.

شاهدان می گویند چرخ عقب هواپیما دچار نقص شده، همچنین چرخ جلوی هواپیما باز نشده است و قسمت جلوی هواپیما به طور کامل آسیب دیده است .

شاهدان عینی عنوان می کنند که خلبان و افراد حاضر در کابین پرواز و نیز مسافرانی که در قسمت جلوی هواپیما نشسته بودند کشته شده اند. برخی سایتهای خبری شمار کشته شدگان را بیش از ۳۰ نفر اعلام کرده اند.

غلامحسین عباس آبادی یکی از مسافران این پرواز که از حادثه جان سالم به در برده است در گفتگو با خبرنگار مهر در مشهد اظهار داشت: پرواز تا خود فرودگاه هیچ مشکلی نداشت اما لحظه فرود چرخهای جلویی باز نشد و چرخ عقب نیز دچار مشکل شد.

وی افزود: هواپیما در این حالت به دیوار فرودگاه برخورد کرده و وارد زمینهای کشاورزی شد و پس از برخورد با دکلهای برق و قطع آنها متوقف شد.

عباس آبادی خاطرنشان کرد: سه ردیف اول مسافران به علاوه سرنشینان کابین خلبان در همان لحظات جان باختند و پس از مدت زمانی که نمی دانیم چقدر طول کشید و در هواپیما جسد بومیمن سانحه دیدگان را که همگی دچار آسیب و شوک بودند از قسمت بال هواپیما خارج کردند. هنوز آمار دقیقی از کشته شدگان و شمار دقیق مجروحان در دست نیست و حادثه دیدگان به بیمارستانهای این شهر منتقل شده اند.

هواپیمای روسی، سقوط ایرانی

امیر ک.

بار دیگر هواپیمایی جمهوری اسلامی سانحه آفرید. تو گویی به لحظه ی آخرالزمانی جمهوری اسلامی رسیده ایم، لحظه ای که ترک ها ناگهان شکاف می خورند و عمارت ها فروپاشند و بند از بند تمام ساخته ها و مصنوعات حکومت از هم می گسلند. طرفه آنکه درست در همان برهه ای چسب اجتماعی جمهوری اسلامی از هم می گسلد، که نظام تکنیکی و فنی آن، نه تنها آن میخ هایی که مردم را به تخته های زندگی در نظام اجتماعی موجود دوخته بود از جا کنده می شود، بلکه پرچ های نظام های فنی، مدیریتی و مهندسی جمهوری اسلامی نیز در حال گسیختن است. آخرین لحظات حیات نظام موجود خود را در قتل عام شدگان خیابانی و جسدهای مسافران هواپیمایی نشان می دهد.

واکنش ساده انگاره و سطحی به دو سانحه هواپیمایی در ایران، صرفا بر روسی بودن هواپیماها و اسقاط بودن آنها تمرکز می کند، همچنانکه در توضیح رویدادهای اخیر صرفا بر بی کفایت بودن خامنه ای و احمدی نژاد تمرکز می کند. این توضیحات اگر چه حاوی عناصری از حقیقت است (اکثر هواپیماهای موجود در خطوط هوایی ایران هواپیماهایی روسی هستند که نسبت به هواپیماهای غربی نرخ سانحه بالاتری دارند، هواپیماهایی که اکثر آنها دست دوم و با عمرهای بالا از شرکت های هوایی افغانستان، پاکستان، مصر و برخی دیگر کشورها خریداری شده اند، و نیز خامنه ای و احمدی نژاد هر دو بی کفایت، دروغگو، غیرپاسخگو و جنایتکار هستند) اما در سطح می ماند و ریشه های عمیق تر را مغفول باقی می گذارند.

برای توضیح عمیق تر فروپاشی نظام هواپیمایی ایران بایست تنها به شرکت سازنده هواپیماها خیره نشویم.

واقعیت این است که وضعیت موجود هواپیمایی ایران ریشه در گرایش پیچیده و چندلایه دارد که سالهاست بر این سرزمین حاکمیت می کند. اختاپوس مافیایی عظیم الجثه ای، طبقه ی حاکم در جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد که تلفیقی از نظامی گری، رانت خواری، سرمایه داری، فرار از کنترل توسط جامعه و نیز حماقت ساختاری (گرایشی ساختاری که احق را بالا می کشد و حماقت را گسترش می دهد) است. سالهاست امر خرید کارشناسی شده ی هواپیما، شفافیت در قراردادهای و نظارت مردمی بر این نوع قراردادهای، غیرنظامی بودن نظام هواپیمایی و موارد مشابه، هیچ محلی از اعراب ندارند. خرید از شرکت های روسی تنها گزینه ای است که ایران در پیش دارد. به دلیل سیاست های ستیزه جویانه در مقابل جهان غرب، و تعدیه ی گروههایی چون حماس و حزب الله، و ... ایران با تحریم های مهم اقتصادی از جانب آمریکا روبروست. شرکت های بزرگ سازنده هواپیما در غرب در چهارچوب این تحریم ها مجاز به فروش هواپیما و یا پشتیبانی فنی و صنعتی از هواپیماهای خود در ایران نیستند. از آنجایی که شرکت های روسی تا حد زیادی از مدار رویه های کنترلی بین المللی خارج هستند، به تنها طرف ممکن معاملاتی از این دست بدل شده اند. اما صنعت هواپیمایی روسیه صنعتی پیشرفته است و بسیاری از هواپیماهای روسی جدید در خطوط بین المللی در پروازند و گزندگی به کسی نمی رسد. چگونه است که در ایران همه ی این هواپیماهای روسی سقوط می کنند؟ (البته مختص به ایران نیست اما نرخ تعداد سقوط ها به تعداد سفرهای هوایی در ایران با فاصله زیادی از تمام کشورهای جهان در مقام اول است) چرا همین هواپیمای روسی نه از کارخانه سازنده و مدل جدید آن، بلکه دست دوم و از شرکت های غیر معتبر خریداری می شود؟ بخشی از پاسخ به این مسأله بر می گردد که حتی شرکت های معتبر روسی نیز حاضر نیستند

ادامه در صفحه ۲

است. تداوم انقلاب اسلامی بر پایه تمسک به ولایت فقیه و ولی فقیه واجب الاطاعه است.»

ولی فقیه واجب الاطاعه است. یعنی به زبانی فارسی تر اطاعت از او واجب است. یعنی این آقایی که دستور کشتار مردم را صادر می کند، که نیروهای تحت امر او در کار سلاخی جوانان در خیابان ها و زندان ها هستند، هر دستوری و حکمی بدهد اطاعت آن بر همگان واجب است.

نه. دیگر این دینی که ما شاهد آنیم تنها افیونی برای مردم نیست که وظیفه ی تخدیر آنها را در برابر شرایط دهشتناک زندگی برعهده داشته باشد، بلکه چماقی است که بر سر هر معترضی فرود می آید و اطاعت کورکورانه می طلبد و جمیع شهروندان یک جامعه را به موقعیت بردگی تنزل داده است.

شاید جامعه بتواند دینی را تحمل کند که در محدوده های شخصی و خصوصی شهروندی دیندار حیات دارد، اما تحمل دینی که علنا و عملا مردم را برده در نظر می گیرد و مشتی فاسد و تبهکار را در موقعیت ارباب نشانده است، از هیچ جان آزاده ای بر نمی آید. روزهای اخیر اگر چه دردناک و سنگین می گذرد، اما به طرز شگرف آگاهی جامعه را نسبت به نظامی که در آن می زیند بالا برده است.

اگر چه ذات و ماهیت جمهوری اسلامی همواره مبتنی بر همین اصل ولایت فقیه بوده است اما تاکنون همواره تلاش حکومت بر پنهان کردن ذات و ماهیت خود بوده است. هیچ گاه چنین به وضوح به مردم گفته نشده است که شما هیچکاره اید و تنها بردگانی هستید که موظف به اطاعت از ما هستید.

مردم هیچگاه چون امروز به ضرورت بنایی اجتماعی پی نبرده اند که در آن همگان آزاد و برابر باشند. که ولایت فقیه، حاکمیت سپاه، فرادستی مشتی سرمایه دار و سوداندوز، با منافع عموم شهروندان جامعه ناسازگار است.

خبرگان دهان گشودند

جمعی که خود را اکثریت مجلس خبرگان خوانده اند بیانیه ای صادر کرده و بخشی از محتوای نظام جمهوری اسلامی را بالا آورده اند. در بخش هایی از این بیانیه چنین می خوانیم:

« ولایت مطلقه فقیه، استمرار راه انبیاء و امامان است و ریشه در تفکر قرآنی و معارف اهل بیت علیهالسلام و سابقه ممتد تاریخی از آغاز عصر غیبت کبرا تا کنون دارد. ولایت الهی فقیه عادل، به طور ویژه، بنیان نظری نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) است. اعتبار همه مناصب و مقامات حکومتی و مشروعیت تصرفات و تصمیمها و اقدامات آنان در قلمرو مسائل عمومی و وظایف قانونی، ناشی از نصب مستقیم و یا غیرمستقیم و تایید ولی فقیه است.»

دقت کنید که اعتبار همه مناصب و تصمیم گیری ها در جمهوری اسلامی ناشی از ولی فقیه است. این بیان رسمی خبرگانی است که در بالاترین نهادهای حکومت وظیفه ی تعیین رهبری را بر عهده دارند. خبرگانی که البته فکر نکنید در مسائل اجتماعی، یا اقتصادی و یا هر حوزه دیگری از دانش اجتماعی خبره اند، بلکه خبرگی آنها در حوزه ای از دانش ضداجتماعی است که فقه اسلامی نام دارد و بنابر قانون از تعیین کننده ترین نهادهای حکومت است. البته بایست این مسأله را در نظر داشت که برای دخول در همین مجلس خبرگان نیز تایید شورای نگهبانی لازم است که اعضای آن را به طور مستقیم و غیر مستقیم رهبری برمی گزینند. و در دستور کار بی رنگ آن وظیفه نظارت بر رهبری را برعهده دارد.

درجایی دیگر از این بیانیه آمده است:

« تاکید می کنیم نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه میراث گرانسنگ امام خمینی است و تنها شیوه برای حفظ راه امام و حراست از آن، حمایت از ولایت فقیه

اخبار کوتاه

مرگ جوانی دیگر بر اثر شکنجه

«رامین قهرمانی» ساکن محله‌ی شهرآرا تهران پس از حدود ۱۵ روز بازداشت، بلافاصله پس از آزادی در منزل دچار تشنج شده و قبل از رسیدن به بیمارستان، جان باخته است. او به خانواده خود گفته بوده که در زندان او را از پا آویزان کرده بودند.

یکی از هم محلی های رامین قهرمانی به نام آزاده گفته است: «رامین چند روز به خاطر سردردهایی که داشته است به همراه مادرش به دکتر مراجعه کرده اند حتی نوار مغزی و مسائل دیگری را نیز بررسی کرده اند اما متوجه مشکل نشده اند تا اینکه درمنزل دچار تشنج شد و او را خانواده به بیمارستان حضرت رسول بردند در انجا نیز بعد از مدتی درحالیکه دستگاه اکسیژن نیز به او متصل بود شهید شد»

به هرحال آزادی زود هنگام او آن هم بدون ضمانت ! نشان از وضعیت بد جسمانی او در اثر شکنجه بوده که برای آنکه این مورد را بدون ارتباط با خوشان نشان بدهند آزادش کرده اند

شهیدی دیگر از جنبش آزادی خواهی ایران

ساعتی پیش خبر رسید جنازه امیر جلالی فر هنر آموز بازیگری موسسه هنری کارنامه امروز به خانواده اش تحویل داده شد.

وی جزو دستگیر شدگان ۱۸ تیر بود که به قرارگاه کهریزک منتقل شد و آنجا تحت آزار و شکنجه قرار گرفت.

جنازه امیر جلالی فر پس از پی گیری های بسیار خانواده اش ، امروز به آنها تحویل شد. مراسم تدوین او فردا در بهشت زهرا برگزار می شود.

آنفلوآنزای خوکی و صدا و سیمای جمهوری اسلامی

گسترش پرشتاب بیماری آنفلوآنزای خوکی طی چندماه گذشته درسراسر جهان موجب بیماری و مرگ عده ی زیادی شده است. این بیماری به کشورهای مسلمان مانند ایران، لبنان، امارات و عربستان نیز دامن گستره است؛ نفوذ این ویروس به کشور عربستان و مرگ تعدادی از زائران حج موجب نگرانی مقامات آن کشور و بسیاری از مسلمانان عازم مراسم حج شده است. اما واکنش صدا و سیمای جمهوری اسلامی به عنوان این بیماری جالب هست و موجب خنده ی همگان شده است؛ از آن جا که در مکتب اسلامی خوک حیوان نجسی است و حرام، جمهوری اسلامی نمی داند چگونه خبر مهلک بودن این نوع ویروس را پوشش خبری بدهد! به ویژه درباره زائران ایرانی که رهسپار «خانه خدا» و سرزمین «مقدس» مسلمانان هستند. چون هیچ مجتهدی تا بحال به فکر این نیفتاده بوده است و در روایات اسلامی هم خبری در این مورد نیست که اگر مسلمانی در مراسم حج و در «خانه خدا» مبتلا به بیماری آنفلوآنزا انهم از نوع «خوکی»اش شود و فوت کند آیا آمرزیده می شود یا نه؟ بنابراین، جمهوری اسلامی مانند همیشه کلاه شرعی را پیدا کرده و اصلا اشاره ای به نوع خاص و عنوان این ویروس خطرناک نمی کند. گویندگان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی به جای استفاده از آنفلوآنزای خوکی، از این عناوین استفاده می کنند: آنفوآنزای مهلک، این نوع آنفلوآنزا، آنفلوآنزای نوع ۱ و… سانسور جمهوری اسلامی دست از سر «آنفلوآنزای خوکی» هم بر نمی دارد!

زنی در آستانه سنگسار

محمد مصطفایی از وکلای دادگستری در مطلبی در ویلاگ خود اعلام کرد که سکیته محمدی در آستانه سنگسار در تبریز قرار دارد. سکیته محمدی چهار سال است که در زندان تبریز به سر می برد.

تلاش برای محاکمه سران جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت در یک دادگاه بین المللی

جمعی از حقوقدانان بین المللی در صددند تا سران جمهوری اسلامی را به اتهام اعمال خشونت علیه شهروندان ایرانی در دادگاهی بین المللی محاکمه کنند. این حقوقدانان که در پاریس جلسه ای بدین منظور سازمان داده بودند، در تلاشند تا راهکاری حقوقی برای برگزاری یک دادگاه بین المللی را فراهم آوردند که مشابه با محاکمه سران حکومت صربستان به جرم جنایت علیه بشریت خواهد بود.

توجه: روزنامه خیابان از این پس و به مدت محدودی روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه در هر هفته منتشر می شود.

ادامه از صفحه ۱

حضور پرسود خود را در بازارهای جهانی به دلیل اعمال تحریم های آمریکا قربانی سوداگری با ایران کنند. پس در اینجاست که سطح دیگری از واقعیت دخیل می شود. یعنی بازارهای سیاه و غیر شفاف. در سمت ایرانی قضیه، سالهاست که قراردادهای کلان تکنولوژیک را مجموعه های نظامی برعهده دارند. این مجموعه ها که کارگزاران آن سپاهیان و عناصر خودی نظام هستند، به اصطلاح خود زیرکانه و بسیجی وار وظیفه ی خنثی کردن تحریم های غرب را به پیش می برند. آنها از یک طرف از طرف رهبری حکومت تأمین مالی می شوند و بودجه های کلان در اختیار دارند (بودجه هایی که مطلقا نظارتی از سوی رسانه ها، نهادهای مردمی و غیره بر چگونگی مصرف آنها نیست) و از طرف دیگر شوالیه های جمهوری اسلامی هستند تا یورش تحریم را خنثی کنند، و درنتیجه روزی نیست که مدالی جدید بر سینه آنها نصب نشود. بسیاری از این شوالیه ها که معمولا از نزدیکان و خویشان مقامات بلند پایه بوده اند سالها برای تحصیل و یا دوره های ضمن خدمت به روسیه فرستاده شده اند. در نتیجه ارتباطات و آشنایی های گسترده ای با طرفین تجاری روسی دارند. غالب آنها اینک صاحبان شرکت هایی خصوصی اند که محصول سیاست های خصوصی سازی از یکطرف، و تمهیدی برای ردگم کنی در مبادلات تجاری از طرف دیگر اند. روابط در درون یک نظام سیاسی بسته در ایران، روابط با سوداگران و بازارهای روسی و اختیارات وسیع و خارج از نظارت، آنها را به سوداگری های سیاه در این بازار سوق می دهد. قراردادهایی که بیشترین منافع مالی را به جیب جوش دهندگان معامله واریز می کند، و جالب اینکه به عنوان اقدامی حماسی در راستای شکستن محاصره غرب، مورد عنایت معنوی و مالی مقامات عالیه نیز قرار می گیرند. در این حفره های سیاه، آنچه آخرین

بحران رژیم ایران و جنبش مردمی

بابک کیا

ترجمه سیمین مسگری

بخش اول

به مدد یک تقلب انتخاباتی برنامه ریزی شده، رییس جمهور ایران، محمود احمدی نژاد با امتیازات تقلبی، پیروز دور اول انتخابات ریاست جمهوری کشور اعلام شد. طنز ماجرا اینجاست که خود رژیم به تقلب در سه میلیون رأی اعتراف کرد. در ۱۷۰ شعبه انتخاباتی، آمارهای رسمی نشان از مشارکت ۹۵ تا ۱۴۰ درصدی داشت.

یک کودتای تمام عیار از سوی احمدی نژاد و رهبر ایران، علی خامنه ای، به منظور حذف به اصطلاح اصلاح طلبان و عملگرایان فراکسیون نزدیک به ریاسی جمهور سابق، خاتمی و رفسنجانی، آغازگر یک بحران در رأس رژیم بود. در مقابل چنین بازی سیاسی شتابانی، کاندیداهای بازنده، محسن رضایی، رییس تاریخی سپاه پاسداران، مهدی کروبی، رییس سابق مجلس شورای اسلامی و میر حسین موسوی، نخست وزیر سالهای ۱۹۸۹–۱۹۸۱ وارد رزمایش نیرو با رهبری و دست پرورده او شدند. این اختلاف نشان از بخش جدیدی از تضاد داخلی فراکسیون های مختلف بود. این شکاف در لایه های بالای حکومت، رخنه ای شد برای جاری شدن مبارزین آزادی خواه، جوانان ، زنان و کارگران ایرانی. این جنبشهای مردمی آزادی خواهانه، بنای جمهوری اسلامی را عمیقاً دچار تزلزل کرد و برای اولین بار رهبر ایران هدف تظاهرات کنندگان قرار گرفت. علی خامنه ای با حمایت از احمدی نژاد پیش از انتخابات و نامیدن انتخاب دوباره او به عنوان معجزه الهی ضربه بزرگی را به کارایی خود وارد کرد. رهبر ایران فرد اول حکومت است. او کنترل مهمترین ارگانهای رژیم، نیروهای نظامی به خصوص سپاه پاسداران و بسیج، رسانه های دولتی و دستگاه قضایی را در دست دارد و بر نحوه عملکرد آنها نظارت می کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه است، یعنی حاکمیت فقیهیی که تجسم قدرت الهی است و نشان دهنده ی سلطه مذهب بر سیاست است. به حکم یک قاعده ی عمومی، رهبر که خطوط رهنمای سیاست های رژیم را ترسیم می کند، وظیفه وساطت در بین فراکسیونها را بر عهده دارد. اما شرکت او در کودتای حکومتی بر ضد اصلاح طلبان و بر هم زدن توازن، او را در معرض نفی از جانب مردم قرار داد و بدین طریق عقیده آنانی را که باوری به اصلاح پذیری این رژیم ندارند راسخ تر کرد.

پویایی جنبش مردمی

نیروی محرکه ی جنبش که در آغاز حول محکومیت تقلب وسیع انتخاباتی بود اکنون تمامیت نظام جمهوری اسلامی را هدف گرفته است. شمار مرگ بر دیکتاتور به همان میزان که متوجه احمدی نژاد است، خامنه ای را نیز هدف قرار می دهد. اما دار و دسته بنیاد گرایان و محافظه کاران (اصول گرایان)، به رهبری خامنه ای و احمدی نژاد دل به این خوش دارند که اپوزسیون قانونی قصد زیر سوال بردن پایه های جمهوری اسلامی را ندارد. واقعیت این است که اصلاح طلبان به نمایندگی میر حسین موسوی و کروبی،

اولویت است منافع و ایمنی مردم است. نخستین اولویت، سرمایه اندوزی از این موقعیت ویژه است. مهم این نیست که چه چیزی و با چه کیفیتی و با چه بهایی خریده می شود، مهم آن است که در این انتقالات مالی چه مقدار به جیب دلال ها و مسئولین مربوطه واریز می شود. پس دهها و صدها قرارداد امضا می شود که هواییمایی خریده می شود بدون آنکه تأمین قطعات یدکی آن، آموزش های مربوطه، الزامات تعمیر و نگهداری، و حتی الزامات فنی خود هوایما دیده شده باشد. در آن طرف و در روسیه نیز جریاناتی مشابه دست اندرکارند. پس از فروپاشی شوروی، مافیاهای بزرگ نظامی، اقتصادی و سیاسی در روسیه شکل گرفت که به غول های بزرگی در بازار سیاه مبدل شدند. مافیاهایی که بر بستر یک بازار آزاد و ارزش های پول اندوزی، و سرکوب جنبش های اجتماعی و کارگری تنومند شدند. و از قبل سوداگری در بازارهای سیاه و غیر شفاف، هر روز فربه تر می شوند.

اما چگونه است که بدنه کارشناسی و فنی در ایران تن به تحمیل استانداردهای بسیار پایین تکنولوژیکی می دهند؟ چگونه است که خلبانان، مهندسان، تکنسین ها و کارکنان به رغم دانش فنی خود تن به پذیرش رویه هایی می دهند که جان خود و شهروندان کشورشان را هر لحظه تهدید می کند؟ می توان دو عامل را در اینجا مؤثر دانست. حماقت پروری و سرکوب. در وهله نخست کل سیستم به گونه ای طراحی شده و عمل می کند که نیروهای منتقد، ورزیده، مستقل و دانشور را پایین نگاه داشته و یا حذف می کند و در همان زمان نیروهای بله قربان گو، احمق، و فاسد را ارتقا می بخشد. درنتیجه ی این ساختار، بخش عمده نیروهای تصمیم گیرنده و مدیریتی به راحتی عامل این باندهای مافیایی سوداندوز شده و یا به جزئی از آن بدل می شوند. در طرف دیگر، میلیتاریزه کردن فضاهای صنعتی و فنی کشور (نه تنها در بخش هوایی، بلکه برای مثال بخش خودرو و یا صنایع نفت و گاز و …) امکانی برای

اعتراض باقی نمی گذارد. کارکرد بخش های حراست و دیگر دوایر نظارتی و مراقبی، سرکوب سیستماتیک و ایجاد فضای رعب و وحشتی است که امکان مخالفت در برابر اقدامات غیرکارشناسی و ضدمردمی را به کارکنان این گونه شرکت ها و صنایع نمی دهد.

درنتیحه می توان به روشنی دید که سوانح هوایی ایران را نمی توان صرفا با مقصر دانستن روسی بودن هوایماها توضیح داد. مجموعه ای از نظام ها و نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی دست اندرکارند و عملکرد مجموعه آنها به فاجعه های اخیر ختم می شود. همان نظام ها و نهادهای سیاسی، اقتصادی و نظامی که در سطح کلان تر بر کشور سیطره افکنده اند و عملکرد آنها به فاجعه کودتا و کشتار اخیر منجر شده است. در اینجا نیز نمی توان این مجموعه را به شخص خامنه ای و شخص احمدی نژاد تقلیل داد. بلکه باید ریشه های عمیق تر امور را بررسی کرد و حرکت به سمت دگرگونی را به گونه ای پیش برد که آن بنیان هایی را دگرگون کرد که این نظام بر آنها قرار دارد. در مورد مسأله سوانح هوایی بایست گفت که صرف متلک پرانی به هوایماهای روسی مشکلی را حل نمی کند. پول زدگی، سوداگری، نظامی گری و کل آنچیزی را بایست نشانه رفت که ماهیت نظام را تشکیل می دهند. در سطح عملی تر، کمپین هایی از سوی حقوقدانان، روزنامه نگاران و شهروندان می تواند شکل بگیرد که خواهان حفظ و تضمین امنیت انسانها در پروازهای هوایی باشد. این کمپین ها باید بکوشند پرتویی بر مناطق تاریک و از چشم ها نهان نظام هوایییی کشوری بیفکنند و از آنها پاسخ و مسئولیت بخواهند. از طرفی تشکیل نهادهایی همچون اتحادیه های کارکنان شرکت هوایی، تکنسین ها، و دیگر مشاغل مرتبط، نهادهایی که قدرت و مشروعیت خود را از بدنه خود اخذ می کنند، می تواند نیروی مهمی و تأثیرگذاری بر روی تصمیمات و مدیریت ها نابه جا و زبان ده باشد.



هزینه های زیادی برای آنان همراه است. بیش از دویست نفر کشته، صدها زخمی، نزدیک به دو هزار دستگیر شده و اخبار حاکی از شکنجه آنها برای به اقرار واداشتن آنها به ارتباط با خارج کشور.

طبقه نخبگان حکمران

در رویدادی نادر، تعدادی از آیت الله های مشهور مثل علی منتظری، ناصر مکارم شیرازی، اسد الله زنجانی، موسوی اردبیلی یا آیت الله صانعی، نگرانی خود را از بی اعتباری رژیم اعلام داشته اند. برخی مثل آیت الله علی منتظری، از تظاهرات کنندگان حمایت کرد. واقعیت این است که آنهايي که شناختی از دنیای شیعه و مناسبات آن دارند، می دانند که اقتدار مذهبی و اخلاقی این آیت الله های بزرگ بالاتر از اقتدار مذهبی و اخلاقی رهبر است. در آموزه های شیعه آنها مرجع هستند (قطبهایی برای تقلید در باورها و اعتقادات. مقامی که در مورد علی خامنه ای صدق نمی کند که برای اینکه بتواند مقام رهبری را به دست گیرد به درجه آیت الهیی ارتقاء داده شد) و سمت گیری اینگونه ی این روحانیون نشان از بحرانی عمیقتر از مسأله ساده تقلبات انتخاباتی است. وضعیت امروزی ایران تنها نقطه اوج پروسه طولانی و پیچیده ی میان نظام از طرفی و جامعه ایران از طرف دیگر است.

با سوء استفاده آیت لله خمینی از انقلاب ۱۹۷۹ و تشکیل جمهوری اسلامی، یک نهاد دو سره پی ریزی شد. با رشد نا موزون بخش مذهبی آن. درنتیجه در موازات ماهیت ا خدا سالار رژیم، نهادهایی از نوع جمهوری نیز وجود دارد. در ایران منظور از انتخابات(شهرداری، مجلس و مهمتر از همه ریاست جمهوری) انتتخاب نماینده نیست چرا که انتخابات آزادانه نیست. مخالفان رژیم جمهوری اسلامی حق اظهار وجود و اعلام موجودیت ندارند. سیاستمداران و کاندیداها از قبل توسط مقامات بالاتر نظام یعنی شورای نگهبان انتخاب می شوند. این انتخابات یک هدف اساسی دیگری را دنبال می کند. اعتبار یک رژیم انقلابی که آرزوی مردمی شدن دارد و می خواهد که خود را رژیمی معرفی کند، با حمایت توده ها و آحاد مردم.

این سیستم دچار یک تنش مداوم است چرا که از سویی منتظر ظهور دوباره مهدی (دوازدهمین امام که در سال ۸۷۴ میلادی غایب شد) است و خود را نماینده خدا می داند (ولایت فقیه) و از سوی دیگر نظامی مبتنی بر انتخابات (چون مجلس، رییس جمهور).

این تضادها از همان روزهای اولین جمهوری اسلامی، از زمان برکناری بنی صدر توسط خمینی بعد از انتخابش در سال ۱۹۸۱ تا اختلافات خاتمی و خامنه ای ۲۰۰۵–۱۹۹۷ ادامه داشته است.

یک انقلاب رنگی یا انقلابی برای بهتر زیستن؟

الف. ش.

حمایت جهانی از جنبش آزادی خواهانه ی مردم و پوشش رسانه ای عظیم آن ، اگرچه قابل تقدیر است اما هنوز از درک یک نکته در مورد ماهیت این جنبش ناتوان است : اینکه این جنبش اراده ای است مردمی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و نه چیزی کمتر از آن. جمهوری اسلامی نیز می داند که با عقب نشینی های مقطعی ، خشم و نفرت مردم فرو نخواهد نشست. شعار دادن در پشت بامها و یا تکرار شعارهای ۵۷ ، بازگشت به انقلاب ۵۷ یا حمایت از عناصر حذف شده رژیم در گذشته نیست، بلکه روشی است که مردم برای تحقق یک انقلاب پیشتر تجربه کرده و آموخته اند. رسانه های غرب عادت کرده اند که این جنبش را با منطق یک انقلاب رنگی درک کنند. وقتی رسانه ها به نمادپردازی چندباره ی رنگ سبز این انقلاب می پردازند ، در واقع تلویحا ماهیت این اعتراضات را به یک تقلب در انتخابات ، حمایت از یک جناح حکومتی و یا نفرت از اشخاصی مانند احمدی نژاد فرو می کاهند. اما اعتراض به ماهیت جمهوری اسلامی و واکنشی است در مقابل سی سال سرکوب و اختناق بی رحمانه و تهاجم هر روزه به زندگی مردم ایران.

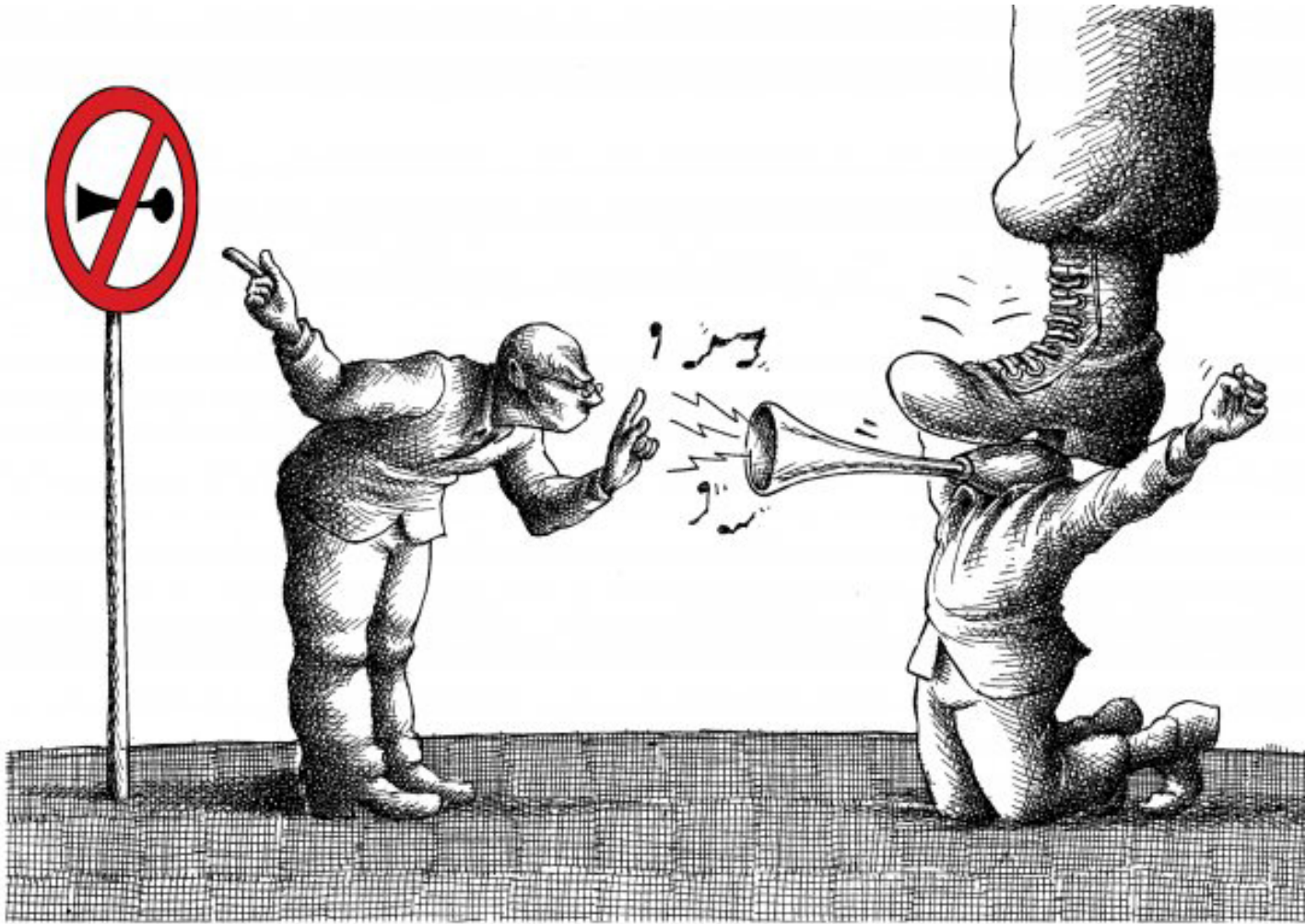
آیا آنچه در ایران در حال وقوع است یک انقلاب رنگی است ؟ اتفاقا این همان چیزی است که جمهوری اسلامی نیز سعی دارد آنرا نشان دهد . انقلاب های رنگی در کشورهایی مانند گرجستان و اوکراین، تداوم نفوذ ایالات متحده و اتحادیه ی اروپا از طریق حمایت های همه جانبه از جناح های مخالف روسیه بود. در واقع این چیزی جز تداوم جنگ سرد در پیکره ای بی روح از یک دموکراسی ظاهری در کشورهای تازه استقلال یافته نبود. یعنی ورود به قلمروی تحت نفوذ روسیه برای تغییر موازنه ها در نقشه ی انرژی به نفع امریکا و متحدینش . هیچ یک از موارد مذکور در مورد کشور ایران صدق نمی کند. ایران یک کشور تازه استقلال یافته نیست و قدرت سیاسی بین جناح هایی با ایدئولوژی و رویکرد سیاسی متضاد جابجا نمی شود. بلوک قدرت در ایران بسیار یکپارچه است.

آنچه رخ داد تقلب انتخاباتی با تغییر چند در صد از آرا نبود بلکه یک حذف و تصفیه ی گسترده ی در درون جمهوری اسلامی بود. وقتی عناصر جمهوری اسلامی از براندازی نرم صحبت می کنند تا بهانه ای برای حذف و تصفیه ی گسترده ی مخالفین باشد ، از براندازی مسالمت آمیز پیکره ای پولادین صحبت می کنند که تا به دندان مسلح است و ابایی از آتش گشودن بر مخالفان و شکنجه و کشتار دسته جمعی آنها ندارد!! سرنگونی چنین هیولایی با براندازی نرم ، انقلاب رنگی و یا سلب مشروعیت ، یا حتی تحریم سیاسی و مانند آن مضحک است.

واقعیت امر این است که مردم تصور ادامه ی زندگی تحت سیطره ی سیاه جمهوری اسلامی را هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی ناممکن می بینند. همچنین به اصلاح واقعی این رژیم امید ی ندارند اگرچه فرصت ها را هم از دست نمی دهند . پس اعتراضات اخیر ، اقدامی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است با آگاهی تمام از ماهیت این نظام و هر مبارزی در ایران به خوبی می داند که نبردی طولانی و سخت را آغاز کرده است . تشویق به اقدامات مسالمت آمیز ، پادرمیانی و مصالحه جویی، تهدیدهای بچه گانه ی دولت های غرب به انزوای بیشتر جمهوری اسلامی و مانند آن ، کمکی به این نبرد بی امان مردم برعلیه یک دیکتاتوری خون آشام نمی کند.

مبارزه ی مردم ایران ، تصویری یک انقلاب رنگی یعنی درگیری جناح حامی غرب و مخالف آن نیست. اما متأسفانه جنبش اعتراضی مردم ، علی رغم گستردگی اش ، هویت سیاسی مشخصی به خود نگرفته است و این نقطه ضعف سبب می شود تا کارشناسان دست راستی پراحتی با یک سطل رنگ سبز ، همه ی تفاوت ها را لاپوشانی کنند.

کسی علاقه ای به یک رنگ خاص یا قهرمان های چند روزه ندارد ، یا حتی کسی به خاطر نفرت شخصی از احمدی نژاد، مشت های خود را جلوی گلوله گره نمی کند. مبارزه ی مردم ایران برخلاف آنچه کارشناسان کوتاه نظر نقاشی می کنند این قدر سطحی و سانتی منتال نیست. مسئله بر سر مرگ و زندگی است ، مبارزه ای است برای رهایی از گرسنگی و رنج ، اسارت ، بربریت ، نظامی گری ، جنگ ها و تحریم های احتمالی ، و قتل عام اجتماعی که سایه ی شوم خود را بر زندگی مردم می گستراند.



در انقلابییم، هنوز وسط میدان احراز حقوقی که بیش از صدسال برایش مبارزه کرده ایم. و از یاد نبریم که این مبارزه آنقدر کارآمد بوده است که حقوق و امکانات نیروی کار در ایران دهه ها پیشروتر از کشورهای دوروبرماست. از یاد نبریم که ج.ا. در آخرین دو دهه ی حیاتش تعرضی بزرگ و تاکنون بدفرجامی را به همین آخرین سنگرهای فتح شده ی مردم آغاز کرده بود. کوتاه گفته باشم، آن ثبات سراسری که سندیکاهای ایدئولوژیک را بر گرده مردم سوارکنند، در ایران نمیتواند برقرار شود. آن ثبات

را قدرتپرستان تنها در خواب میبینند، از همین روی، در بیداری، خواب آلوده پریشان میگویند، یکی ازحزب واحد رستاخیز میگفت و دیگری از ذوب شدن میلیونها آدم در یک فرد. عقل مذاب اینان، در وسط میدان، دود شده به هوا خواهد رفت.

پس، کمونیسمی که از تجربه ها آموخته است، قدرتمندترین همراه مردم است. میداند که در توازن فعلی نیروها، بی هیچ توهیم ایدئولوژیکی، هر نیروی

حائلی فرصت لازم است. این کمونیسم امید صرف نیست، تحقق توان همگانی است. چنین گفتاری به معنای تقدس خودبخودی بودن یا خودجوش بودن جنبش هم نیست. اساسا تقابل خودجوشی و آگاهی از بیرون، بحثی گنگ است. خودجوشی چه معجونست و چگونه در برابر آگاهی ایستاده است؟ این واژه ها سی سال پیش ترجمان غافلگیرشدن مبارزانی بود که به سبب خفقان از بطن مبارزه ی مردمی دور بودند. خودسازمانیابی مردم، نضج آگاهی ست. آگاهی به چیزی که در هر جای مشخص میخواهیم و آنی که میخواهیم بشویم.

اگر بخواهیم بر اساس تجربه ها مان پیش رویم، بهتر است از علاقه ی مفرط به طبقه بندی و تجزیه و بخش بخش کردن مدرسه ای امور دست برداریم. از مجزا کردن صفت ”صنفی“ از امر سیاسی دست برداریم. چراکه با فهرستی بلند از مقوله ها ی ایستاد، مسیر، حرکت و پروسه را نمیبینیم، آنجا که باید تکاپو را افزون کنیم، ساکنیم و آنجا که باید آرامتر شتاب کرد، تند میرویم. تاریخچه این معضل های فکری بر میگردد به بحثهای جنبش کارگری در اروپا و در روسیه در اوایل قرن بیستم درباره ی یونیونیسیم. در ایران، برای ایران در ۱۳۸۸، با وقوف بدین تاریخچه، همپای منطق حرکت مردم و نیروی ابتکارشان از این تاریخ فراتر رفته ایم. روشنفکر کمونیست کارش روشن است: پایه پای نبرد مردمی، نه دنباله رو و نه فرمانده. اگر کسی دانش سازماندهی یا تجربه ای کارآ از گذشته یا دنیا دارد آن را همچون دیگران، به اندازه ی توانش، عرضه کرده و خود وی به اندازه نیازش، از تجربه و دست آوردهای اقدام مشترک بهره میبرد. اما کسی که عضو سازمانی مردمی در جایی مشخص نباشد، یکی از هزاران رهبر مردم نمیشود. بگذارید لحظه ای از یاد نبریم که کمونیستها در ایران، ریشه دار و پرقدرتند، نه فقط بخاطر اینکه پایه گذار تئاتر و فرهنگ مدرن در ایران بوده اند از نوشتن تا تئاتر خیابانی ”عباس آقا کارگر ایران ناسیونال“، نه بخاطر اینکه از هدایت تا نیما، همراشان بودند یا اینکه نخستین اتحادیه ها و کتابخانه ها را برپاکردند، نه تنها برای اینکه جامعه ایرانی را با پیشروان اندیشه در جهان آشنا میکنند، بلکه پیش از هر چیز، بدین خاطر که بی پروای بندهای خرافه و تبعیض، هم در اقدام مشترک، هم در اثبات اشتراک، راهنمای کارشان این است: از هرکس باندازه ی توانش، به هرکس به اندازه نیازش.

کار یا زندگی نباشد، زیر ضرب خواهد بود. شوراهای محل کار در برهه ی ۵۷ تا ۶۱ نتوانستند به شوراهای کار بدل شوند، درست بدین دلیل که از روی واقعیت حی و حاضر در محل کارشان پریده، به بلندگوی شعارهای عمومی در محل کار تقلیل یافته و دیگر سیاسی نبودند، بلکه تابعی از یک سری باورهای ایدئولوژیک، بیدفاع بودند و قهر حاکم به راحتی متلاشیشان کرد. امر سیاسی یعنی دخالت همهی مردم در گرداندن شهر، کشور. امر سیاسی خود دموکراسی است. هنگامی که دولتمداران سیاست را به تکنیک رتق و

فتق امور تقلیل میدهند، و در رقابتهای دورهایشان در مجموعههای محدود نمایندگانی را برای مردم دستچین میکنند، در واقع امر سیاسی و همراه آن دموکراسی را حذف کردهاند. پس هنگامیکه از پیوستگی مطالبات اجتماعی مشخص و حقوق همشمول، به عنوان امر سیاسی میگوئیم، منظور اینست که این دو همسته اند و یکی بی آن یکی معنایش را از دست میدهد.

مادی ای وجود دارد که قدرت دولتی و دستگاههای نظامیش آن را شقه شقه میخواد. این سازمانهای مستقل مردمی اند، این کثرت سیال این سازمانهاست که این همبستگی ضروری و پیوستگی مادی را معنا بخشیده و بدین ترتیب، و تنها بدین ترتیب، رهبری موثر جنبش مردم را تضمین میکنند و نه رهبری واحد، از پیش تعیین شده، که فرماندهی جنگ خیابانیست. چنین تصویری در هیچ برهه ای از پروسه ی انقلابی در ایران نه تحقق یافته و نه مطلوب است. به تجربه و دانشمان از ۵۶ تا ۶۰ نگاه کنید. دانش جمعی این مجموعه ی بینهایت از سازمانهای مردمی، کارسازتر، هوشیارتر و در برابر ترفندهای امنیتی رویین تر از هر رهبری خواهد بود. اینبار ما تجربه ی همه ی جنبشهای پیشین را راهبرمان میکنیم. اگر نیک بنگرید، فراخوان تظاهرات ۱۸ تیر را هیچ مرکز فرماندهی ای صادر نکرد، ۱۸ تیر خود فراخوان بود. همینگونه خواهد بود چهلم یک شهید، سالمرگ یک شاعر مردمی، هفده شهریور، قیام تبریز، ۱۹ بهمن، ۲۲ بهمن. پس از صد سال تلاش، ما، هر هفت روز یک فراخوانیم و تقویممان را از روزشمار رسمی جدا کرده ایم. امروز بر اساس همان تجربه ی غنی، همبستگی کار و خیابان در همه ی شهرها یا میگیرد، با شبنامه ها، اعلانهایش و روزنامه هایش، تقویمی جدید ساخته و نیروی سرکوب را در همان گوشه میدان جا خواهد گذاشت.

اما برخی مضطربند. از سندیکالیسم، یا از امتزاج مطالبات صنفی و امر سیاسی می هراسند. باز به مختصات شرایط ایران برگردیم. هرگونه تشکیلی اگر به شکلی هدفمند بخواهد مانع از رابطه میان مطالبات موردی. مالی و مطالبات ناظر بر اداره ی محل کار، ناظر بر رابطه ی محل کار و محل زندگی، ناظر بر رابطه ی این دو و کلیت جامعه گردد، آنگاه دستگاهی ایدئولوژیک بوده و خواه ناخواه نماینده ی منافع دولت یا صاحب کارخانه، در یک کلام یعنی سندیکای زرد است. در هر بزنگاه تاریخی، در هر جنبش سراسری، همچون امروز در ایران، چنین تشکیلی یا از سوی کارگران و مردمان ایزوله میشود و یا از درون متحول. چرا؟ چونکه ما هنوز

نه امید صرف، بلکه با همه ی توانمان

میلااد س.

نبرد مردمی در هر گامش مرزهای عادت را میشکند. دیوارهای نامرئی ای که محله ها را از هم جدا میکنند را خراب میکند، فضاهای نویی ایجاد میکند که شاید تا همین دیروز نمی شناختیم .وسط میدان اینجاست، بدور از گزند نیروی سرکوب. اینان هرگز این کانونهای تازه را نمی بینند، چون گوشهایی دارند برای نشنیدن و چشمهایی برای ندیدن و از همین روی سراسیمه به هرسوی حمله میکنند و به خیالشان در وسط میدان مستقر شده اند. هر شبنامه، هر روزنامه ی مردمی، هر گردهمایی در محل کار یا زندگی، در خیابان یا در دانشگاه، در سینما یا در استادیوم ورزشی، در اداره یا در پارک، بخشی از همین کانونهای تازه ی مبارزه است. اما ما که در اینجا، در این محل کار، در این محله، در این شهر، هستیم، چه میخواهیم؟ شاید صبح شنبه، گروههای کوچکی از مردم، یعنی نیروی کار، همین پرسش مشترک را به صحن محل کار بیاورند. شاید جوانانی که به سبب بیکاری گسترده، جامعه از دانش و توان آنها محروم شده است، برای پرسیدن همین پرسش، دور هم در جایی جمع شوند. نکته همه اینست که پاسخهای این پرسش را هیچ کس، جدا جدا نمدانند و همه با تشکلهای خود، با پیوستن کار به میدان مبارزه بدان می رسند. اگر میلیونها ایرانی از ارس تا کارون، میخوانند در تعیین سرنوشتشان شریک شوند، آنگاه این اشتراک، بیش از هر چیزی سازمانیابی مستقل خویش را میطلبد، نامش هرچه میخواهد باشد، اتحادیه، صنف، شورا، کمیته. چرا؟ بدین دلیل که در این جامعه، با مناسباتی که رابطه ی کارگران، جنبش سیاسی، دستگاه امنیتی، و دولت را تعریف میکند، هر تشکیلی پیرامون خواستههای مشخص اجتماعی، خود سیاست است. نکته مهم صفتیست که این نام را توصیف می کند. این صفت اگر نشان از جای مشخصی را نداشته باشد (منظورم لزوما اعلان رسمی این امر نیست، که این خود مشروط به ملاحظات امنیتی است)، اگر شورا یا کمیته ی محلهای در نظام آباد، کارگاهی در شهرکی صنعتی، اداره ای در چاه بهار نباشد، اگر عزیمتگاهش همان واقعیت تجربه شده در همان محل



دیدی

دیدی چگونه دست را بالا برد چگونه فرود آورد بر گونه ای نواخت که نرم بود سپید بود و زیبا بود

دیدی

دیدی چگونه دست دیگری

چرخید در هوا

آرام و،بالا آمد

لرزید

بر گونه ای که لکه ی سرخی ...

لرزید

لرزید و بالا رفت و عیان کرد

بافه ی گیسویی را

که نرم بود

سیاه بود

مواج بود و بی شرم بود و

بی دریغ زیبا بود

موجی

موجی گذشت و شانه را لرزاند

و لرزه را زمین

که سالهاست ساکن و بی اعتنا می چرخد

پنهان کرد

در جوی

در جوی آب پیاده رو

آب می گذشت

کنار نرده ی پارک

شاخه می لرزید

و آفتاب

در کار تابش خود بود

تیر

تیر/ مرداد ۱۳۶۹ تهران

دیدی چگونهدست را بالا برد

چگونه فرود آورد

بر گونه ای نواخت

که نرم بود

سپید بود

و زیبا بود

دیدی چگونه دست دیگری

چرخید در هوا

آرام و،بالا آمد

لرزید

بر گونه ای که لکه ی سرخی ...

لرزید

لرزید و بالا رفت و عیان کرد

بافه ی گیسویی را

که نرم بود

سیاه بود

مواج بود و بی شرم بود و

بی دریغ زیبا بود

موجی

موجی گذشت و شانه را لرزاند

و لرزه را زمین

که سالهاست ساکن و بی اعتنا می چرخد

پنهان کرد

در جوی

در جوی آب پیاده رو

آب می گذشت

کنار نرده ی پارک

شاخه می لرزید

و آفتاب

در کار تابش خود بود

کامران بزرگ نیا

کنار خیابان

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

کامران بزرگ نیا در کنار خیابان در تهران

دریچه ها دراز خواهد شد / لبان فراموشی

به خنده باز خواهد شد / و بهار در معبری از غریو /
تاشهر خسته

/ پیشباز خواهد شد...»(۱۶)

شاملوی روشنفکر، شجاع و دریا دل ، چشم در چشم دیکتاتور بزرگ ،انکار این نماد نکبت و جهالت و جنایت شد:

«منی توانم زیبا نباشم / عشوه ای نباشم در تجلی جاودانه. / چنان زیباییم من / که گذرگاهم را بهاری نا به خویش آذین می کند: / در جهان پیرانم / هرگز / خون / عربانی جان نیست / و بیک را / هراسناکی سرب / از خرام / باز نمی دارد.

چنان زیباییم من / که الله اکبر / وصفی ست ناگزیر / که از من می کنی. / زهری بی پاد زهرم در معرض تو.

جهان اگر زیباست / مجیز حضور مرا می گوید.

ابلها مردا / عدوی تو نیستم من / انکار توام.»(۱۷)

شاملوی روشنفکر از روشنفکری گفت و به آن عمل کرد:

«..... روشنفکری حرفه نیست. آرمان روشنفکر لزوما» آرمانی انسانی ست. خطی است که روشنفکران مردمی را در این سو قرار می‌دهد و روشنفکران خودفروخته یا کزایه‌ای را در آن سو. اینشتن و کیسینجر را مثل بزنبم. دو روشنفکر اصیل یهودی ، گیرم در دو سوی خط. یکی عاشق‌وار نگران انسان و یکی روسپی‌وار در بستر ابلیس ، یکی نگران آینده‌ی زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بی‌رحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران..... (۱۸) »

و در گفتار و کردار اش عاشق وار نگران انسان و زمین و حرمت بشر بود ، روشنفکری که نقد و شک را باور داشت ، و بی‌هراس از هیاهو و دشنام ، «هرجا پیش آمده یا پایش افتاده حرف و عقیده‌ام را با بی‌پروائی تمام مطرح کرده‌ام (۱۹). »

در عرصه سیاست «انکار» دیکتاتور ها بود. و هنگام که به لغزش‌ها و خطاهای حزب توده ،و یا هر جریان سیاسی ای که دلبسته ی آن بود، پی برد ،بر آنان شورید و برابرشان ایستاد. شاملو خطای خویش نیز می دید ، فرو تنانه از خطای خویش می گفت و به نقد و تصحیح آن بر می خاست.

در عرصه فرهنگ و هنر نیز اینگونه بود، نقادی عصیانگر و سنت شکنی شکاک و شناسا:
«چرا ما مردم در همه چیز به چشم تابو نگاه می‌کنیم؟ چرا تصور می‌کنیم همه چیز به بهترین نحو ممکن در گذشته‌های دور گفته شده ، همه دستوراتعمل‌های زندگی همان چیزهایی است که از هزار سال پیش به صورت غیرقابل تغییری در کتاب‌ها ثبت کرده‌اند؟ چرا ما مردم هر از چندی به خانه تکانی ذهنی نمی‌پردازیم؟ چرا از به موزه سپردن عقاید عهد بوقی‌مان وحشت می‌کنیم؟ چرا هیچ وقت به لزوم یک انقلاب فرهنگی یا دست کم یک وارسی جدی در باورها و خوانده‌ها و شنیده هامان بی نمی‌بریم؟(۲۰)»

و این چراها را شاملو در رابطه با «جنجال‌های مبتذل و هیاهوهای بی‌معنایی» که به دنبال اظهارنظر و طرح دیدگاه‌های انتقادی‌اش درباره فردوسی و برخی اساطیر شاهنامه و پاره‌ای پادشاهان و محمدرضاشاه ولیعهدش برپا شد، تکرار کرد.

اظهار نظر شاملو در باره ی شاهنامه ، بوستان سعدی و مثنوی مولانا را جماعتی «هانت به فرهنگ ملی» و «توهین به مقدسات» اعلام کردند، و پاره‌ای از این « استادان جا سنگین « بی آنکه سخنان او را شنیده و یا خوانده باشند بساط فرسوده‌ی اتهام زنی به «شاعر آزادی» پهن کردند(۲۱).
عده ای تلاش کردند به بهانه‌ی «دفاع از حریم بزرگان ادب فارسی» بر کارنامه ی درخشان اش سایه بیاندازند، اما نتوانستند. در کارنامه ی شاملو همچون کارنامه ی هر روشنفکر فرهنگی و سیاسی افت و خیز ، و لغزش و خطا نیز ثبت است اما خیزش ها و درخشش های این کارنامه چنان عظیم و شگفت‌انگیزاست که انکار شاملو نتیجه اش نفی انکار کننده است.

«وقتی قرار نیست معلوم باشد چی مقدس است و چی نیست اتهام «توهین به مقدسات» دریک کلام «پرونده سازی» است. و این رسم رایج کسانی است که چغلی کردن را از بحث و فحص جدی راحت‌تر یافته‌اند.(۲۲)
«دریانوردان / هرچه به دریا می‌روند / خشک‌تر باز می‌گردند آن که به خشکی نشست است / در شهری آن سوی دریاها / از پله‌هایی تاریک پایین می‌رود / و در چشمه‌ای روشن / به گوهری نیایم می‌رسد دریانوردان / به حسادت / رسن در گردن او می‌افکنند / و خودرا حلق آویز می‌کنند(۲۳)

او «چشم و چراغ» کانون نویسندگان نیز بود ، که شجاعانه به دنبال تحقق آزادی اندیشه ، بیان و قلم رنج راه کشید. از او پرسیدند:

«از تجدید حیات کانون نویسندگان چه خبر؟ »

و چنین پاسخ گفت «بامداد شاعر» :

«... ، آن که تجدید حیات بکند یا نکند باید مثل لازار انجیل قیلا» مرده باشد. پس بهتر است بگوئیم «تجدید فعالیت» آن و نه «تجدید حیات».

کانون نویسندگان ایران مرده نیست ، چرا که هیچگاه انحلال خودرا پذیرفته است. جلوی فعالیت آن به دلیلی که هرگزبه زبان نیامدگرفته شد. می کوشیم فعال اش کنیم و تازه به عقیده من اگر نشدهم اهمیتی ندارد. کانون نویسندگان زنده است چون فکرش در ذهن یکایک ما زنده است. یعنی هر یک از ما کارگران فرهنگی که به مواضع درخشان آن پابندیم به تنهایی یک کانونیم»(۲۴).

«هر کول فرهنگی» (۲۵) ما آنجا که دست به کار پژوهش

زد «کتاب کوچک « را ، سترگ و رشک برانگیز ، به ارمغان

آورد:

«..... ماقیافه‌ی درونی جامعه را توی آینه داریم به خودشان نشان می‌دهیم. به اش می‌گوئیم تو ناگزیری خودت را یک خرده آرایش کنی ، می‌بینی؟ این شاخک‌هایی که برای خودت گذاشته‌ای را باید بریزی دور ، تا چهره واقعی خودت را ببینی.»(۲۶)

جامعه ومردمی که شاملوی عاشق انسان و همدست توده‌ی محروم ، دلبسته آنان بود:

«و من در لفاف قطنامه‌ی میتینگ بزرگ متولد شدم / تا با مردم اعماق بجوشم و با وصله‌های زمانم پیوند یابم / تا به سان سوزنی فرو روم و برایم / و لحاف‌پاره‌ی آسمان‌های نامتحد را به یکدیگر وصله زنم / تا مردم چشم تاریخ را برکلمه‌ی همه‌ی دیوانها حک کنم – / مردمی که من دوست می‌دارم / سهمناک‌تر از بیشترین عشقی که هرگز داشته‌ام..... »(۲۷)

او در پاسخ به این سوال در باره کتاب کوچک که : «آیا شده است که به خاطر اجازه نشرش به خود سانسوری بپردازید؟»گفت:

« ...نه ، برای اینکه اجازه دادن به سانسور شدن ، به عقیده من یک نوع تسلیم است. من حتی ترجیح می‌دهم اثری را که دستور می‌دهند مثلاً» فلان جایش را باید حذف کرد اصلاً»منتشر نشود. «(۲۸)

و «فلان جا»هادر کتاب کوچک فراوانند؛ که نمونه اند اینها :

«آخوند: صاحب عقاید پوسیده.

آخوند(یا ملا)شدن چه آسان ، آدم شدن چه مشکل.

آخوند، نباشد درد و غم!

اگر به دعای بچه‌ها بود، یک آخوند زنده نمی‌ماند!

شمر و یزید اگر برای امام حسین و اهل بیتش بد بودند، برای آخوند و روضه خوان که خوبند!.....» (۲۹)

و شاملوی پژوهشگر نیک می‌دانست، «فلان جا»ها همه‌ی اسرارند»:

«آن وقت که با«عام»(توده‌های مردم) گویم سخن آنرا گوش دار! / که آن همه «اسرار» باشد! / هرکه «سخن عام» مرا رها کند که: - / «این سخن ، ظاهر است ، سهل است! / از من / و سخن من ، (بر)میوه نخورد! / هیچ ، نصیبش نباشد! / بیشتر اسرار، در آن «سخن عام» گفته شود!»(۳۰)

«ماچرای کتاب کوچه‌ی احمد شاملو بی‌شباهت به حماسه‌ای پایان ناپذیر نیست...فقط تخیل شاملو می‌توانست چنین چیزی را تصور و به واقعیت نزدیک کند.کاری با این عظمت را در کشورهایی که منطق فرهنگی بر آن‌ها حکومت می‌کند، کسی یک تنه انجام نمی‌دهد. ولی به نظر می‌رسدکشور ما فقط کشور رستم و اسفندیار نیست که برای رسیدن به مقام قهرمانی باید هزارخطررا به جان خرید، بلکه کشور هرکول های فرهنگی مثل دهخدا ، احمد کسروی و احمد شاملو هم هست: یک تنه به سراغ تخیل فولکلوریک یک ملت چند سرحائله رفتن و قدرشناسانه و فروتنانه ، و درعین حال مشتاقانه و آزمندانه یاد گرفتن و یاداشت کردن. از این نظر شاملو، گرچه دانشمند به معنای امروزین کلمه نیست ، قابل مقایسه با ابوریحان بیرونی است: و اگر جنس عوض کند، شهرزاد قصه گوست. این آدمها– فردوسی ، ابوریحان ، ابن سینا، سهروردی ، دهخدا، شاملو □ سر و گردنی از همگان بالاتر می‌ایستند.

این جنم از آن جنم‌های پیغمبران عهد عتیق «هومر» یونانی ، فردوسی طوسی ، ابوالفضل بیهقی ، مسعودی مروج الذهب ، «اووید»رومی ، «دانته الیگری «ایتالیایی ، «جفری چاسر» و «شکسپیر» انگلیسی است که مدونان بزرگ تواریخ و قصص و روایات خیالی ملل خویش اند. این قهرمانان بزرگ فرهنگی به نثر، به شعر و به زبان تاریخ و قصه و مثل و مثل جهان‌های مخفی مانده‌ی ملل خویش را درونی کردند، و اگر از خودگذشتگی و فداکاری و غیرت اینان نبود، امروز بخش عظیم فرهنگ جهان در اقیانوس نسیان غرق می‌شد. و چه بسا که بسیاری چیزها غرق شده‌اند و ما از آنها هرگز باخبر نخواهیم شد.

بعضی‌ها اگرصدپای سالم داشته باشند به گردپای این مرد یک پا نتوانند رسید. چنین شخصی حق دارد به مدعیان رقابتش حتی پوزخند هم نزند. وقتی که توجهانی را «اطلس وار» با شاهرگ و شانه و گردن و سینه بالا می‌بری ، جزایر و شبه جزایر و حتی دریاهای غران و توفان کجا توانند به تو رسید؟»(۳۱)

دوم مرداد:..... احمد شاملو رفت. و این همه چراغ رابطه که خاموش شد. در سوگ او چه بگویم که یک رگم هشیار نیست. اما تسلی آیدا همین بس که نگه دارنده ی نیکوی امانت مردم ایران بود. وگرنه این قدح مالامال از در و گوهر زودتر شکسته بود»(۳۲)

قدحی که در خیزش آزادیخواهانه ی بخشی از مردم ، بار دیگر در شعار های نوشته و سرود شده گوهر خویش عرضه کرد :
« بگذار بر خیزد مردم بی لیخنذ / بگذار برخیزد! بر برکه ی لاچوردین ماهی و باد چه می کند این مدیحه گوی تباهی؟ / مطرب گور خانه به شهر اندر چه می کند / زیر دریچه های بیگانهی؟ / بگذار بر خیزد مردم بی لیخنذ / بگذار بر خیزد! (۳۳)

منبع: سایت روشنگری